

دو شعر منتشر نشده از استاد علی اشرف نوبتی (پرتو)

"نقش خیال"

تا جلوه کرد بر سر موی سپید ما را
آئینه هر چه کوشید دیگر ندید ما را

نقش خیال خویشیم بر لوح آفرینش
گفتی که دید ما را هر کس شنید ما را

رفت آن شب شراب و آن شور و حال مستی
حتی خیال آن هم از سر پرید ما را

چون موج خود گریزی تا بی کران رمیدیم
هر ساحل از کناری دامن کشید ما را

بی حاصلی از این بیش باشد که را، که صیاد
زندانی قفس کرد از شاخ بید ما را

نقش آفرین هستی هر نقش زد عبث بود
صد بار اگر شکست و باز آفرید ما را

چون غنچه ای فسرده دور از پسند گلچین
شرمنده ی خزانیم کز شاخه چید ما را

تیری به چله داریم ز آزادگی چو آرش
گر از گذشت ایام قامت خمید ما را

جز باده ی کهن از هر کهنگی بریدیم
کان هم در این زمانه از خود برید ما را

دریا سراب اگر شد در چشم ما عجب نیست
هر روز با فریبی دادند امید ما را

دردا که عمر طی شد در اضطراب عالم
هر کس که مشکلی داشت دل می تپید ما را

ما خود ز گمراهانیم "پرتو" به راه مقصود
بیچاره آنکه عمری از پی دوید ما را

تقدیم به دوست گرامی جناب نقی آذر: با درود و بدرود؛ نوبتی (پرتو) ۸/۱۲/۸۵

"چراغ لاله"

در این چمن چو من ای گل تو نیز همدم خاری
گل همیشه بهاری ولی بهار نداری

چه روزگار غریبی، خوش آنکه دل نسپارد
نه با امید وفائی، نه بهر یاری یاری

به دل نه شوق بهاران، نه آرزوی جوانی
چو غنچه خون جگر می خورد، چه باغ و بهاری؟

نه یاس سینه ی دیواری و نه نرگس مستی
که پا به پای نسیمی، کنیم گشت و گذاری

خمیده قامت سرو و، صنوبر است پریشان
چراغ لاله نسوزد، مگر به لوح مزاری

به گوش سبزه ی نورس، چه گفت باد خزانی؟
که رخ ز شرم نهان کرد زیر برگ چناری

یکی است ماتم و شادی در این چمن، که ز هر سو
دهان به خنده ی خونین، گشوده است اناری

گذشت عمر و تو گوئی که خواب بود و خیالی
شب شرابی اگر بود و بامداد خماری

نشان ز باده ی شبنم، به جام لاله چه جوئی؟
که غیر گریه ی حسرت، نمانده آینه داری

به تخته پاره ی تن، جان خسته چند زند چنگ؟
کجاست سیلی موجی، که کوبدش به کناری

بهار توبه شکن هم، گرفتم اینکه بیاید!
نه پیر میکده ای مانده و نه قول و قراری

تو ای سموم نفس کش، بتاز هر چه توانی
خوشم از اینکه، رضای تو را، نگفته ام: آری!

غزال فرصت ما، "پرتو" از صحیفه ی هستی
چنان رمید که حتا نداشت خط غباری

علی اشرف نوبتی (پرتو)؛ کرمانشاه؛ ۸۶/۹/۱